

گفت‌وگوی «جوان» با همسر سر هنگ دوم شهید مر تضی بهرامی از شهدای پدافند هوایی در مصاف با رژیم‌صهیونیستی و امریکا

او مرد میدان بود چه در جبهه دفاع چه در عرصه زندگی

■ شکوفه زمانی

شهید سر هنگ دوم مر تضی بهرامی در بهمن ۱۳۶۸ در شهرستان استهبان به دنیا آمد. او از افسران برجسته و متعدد پدافند هوایی ار تش جمهوری اسلامی ایران بود که عمر پرپر کتش را در راه حراست از آسمان ایران صرف کرد و نهایتاً هم در جنگ با شقی ترین دشمنان ایران اسلامی، یعنی صهیونیست‌ها در تاریخ اول تیر ۱۴۰۴ در منطقه نظر آباد کرج به شهادت رسید. پیکر پاکش در گلزار شهدای استهبان آرام گرفت.
ملیحه باقرایت، همسر شهید در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: «آقامر تضی همیشه به من می‌گفتند که لیاقت می‌خواهد آدم به دست منحوس ترین رژیم کودک‌کش به شهادت برسد و این پیهودی‌ها از همان ابتدا دشمن اسلام و شیعه بودند.» آقامر تضی در شب‌های آخر می‌گفتند اینجا (محل خدمت‌شان) آنقدر شرایط معنوی و خاص هست که اگر می‌دانستید به حال ما غبطه می‌خوردید و دل تان می‌خواست کنار ما بنشیند...

شهید متولد چه سالی بودند و چطور شد که زندگی شما به زندگی یک شهید گره خورد؟
آقامر تضی فرزند اول خانواده‌شان بودند و یک خواهر و یک برادر دارند. ایشان متولد اول دی ۱۳۶۸ در استهبان استان فارس بودند. من و همسر م در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۹۰ در یکی از روز‌های ماه مبارک رمضان با هم آشنایمان بود. البته ناگفته نماند که من و آقامر تضی در شش سالگی در یک پیش‌دبستانی همکلاس بودیم. به نوعی ایشان را از همان کودکی می‌شناختم. من همسر م را بیشتر به خاطر شغلش دوست داشتم و ارتشی‌بودن‌شان در دادن جواب مثبتم به او تأثیر گذار بود. این علاقه باعث شد من به سخی‌های دیگری که در آینده سر راهم بود، فکر نکنم، ولی با آغوش باز تمام این سخی‌ها را به جان خریدم و با شریک زندگی‌ام توانستیم حدود ۱۴ سال زندگی خوبی کنار هم داشته باشیم.

حاصل زندگی مشترک تان چند فرزند است؟
حاصل زندگی مشترک من و شهید دو فرزند است. اولین فرزندم به نام امیرعلی که هشت ساله است و فرزند دومان نورا یک‌سال و نیمه است.

نحوه ورود شهید بهرامی به پدافند هوایی ار تش چطور بود؟

آقامر تضی از دوران دانش‌آموزی عضو بسیج و از فعالان پایگاه مقاومت شهدای گمنام شهر استهبان بود. از نوجوانی هم فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی داشت و به عنوان عضو شورای برنامه‌ریزی پایگاه مقاومت شهدای گمنام خدمت می‌کرد. انگیزه‌های حضور در نظام از همان زمان بسیجی‌بودن آقامر تضی در وجودشان شکل گرفته بود. تا اینکه در تیر ۱۳۸۷ پس از اتمام دوران تحصیلات دبیرستان در دانشگاه‌های شهید ستاری تهران پذیرفته شد و به جمع رزمنده‌های پدافند هوایی پیوست و با تخصص عملیات سامانه‌های زمین به هوا در سال ۱۳۹۱ فارغ‌التحصیل شد. شهید مدتی هم در منطقه پدافند هوایی جنوب (بوشهر) خدمت کرد. بعد از شش سال هم در پنجم مرداد ۱۳۹۸ جهت حراست از آسمان تأسیسات هسته‌ای شهید دکتر علیمحمدی (فردو) به گروه پدافند هوایی حضرت معصومه (س) قم منتقل شد. ایشان سال‌ها با روحیه‌ای جهادی در مسیر خدمت به میهن گام برداشت. مدتی هم مسئول عملیات گردان هاگ بود و در این جایگاه حساس با دقت، انضباط و تعهدی مثال‌زدنی به وظایف خودش عمل می‌کرد.

گویا برای خانواده شهید بهرامی اتفاق ناگواری افتاده بود؟

بله. فروردین ۱۳۸۹ همسر هنگام سفر با خانواده‌اش در یک سانحه تصادف پدر و مادرش را از دست داده بود. از آن به بعد بار زندگی و مسئولیت خواهر و برادرش را بر عهده گرفته بود. شهید بهرامی از همان روزهای نوجوانی به تواضع، خوشرویی و مردمداری شناخته می‌شد و احترام به پدر و مادر را نه فقط وظیفه، بلکه عبادتی شیرین می‌دانست.

در طول زندگی مشترک تان پیشین آمده بود که شهید بهرامی را در مأموریت‌های کاری همراهی کنید؟

ما مرداد ۱۳۹۰ که از دواج کردیم، زندگی مشترک‌مان



آقای امیرعلی دوم فرزند کار شهید کلار پداریان

روحیه از خودگذشتگی راه شهادت را برای همسر م باز کرد.
چون زمانی که دوست‌شان شهید علیرضا بوستان‌افروز بعد از اصابت موشک رژیم منحوس صهیونیستی زیر آوار گیر می‌افتد، آقامر تضی و شهید علیرضا نوری که از بچه‌های سپاه پاسداران بودند، با شنیدن صدای داد و فریاد شهید بوستان‌افروز برای کمک به ایشان می‌روند که در حمله بعدی صهیونیست‌ها هر سه به شهادت می‌رسند

را در پایگاه ششم شکاری بوشهر آغاز کردیم. در یکم خرداد ۱۳۹۶، نخستین فرزندمان، امیرعلی به دنیا آمد و در سال ۱۳۹۸ با درخواست آقامر تضی برای انتقال به شهر قم همراه ایشان به این شهر رفتیم. دومین فرزندمان نورا در چهارم تیر ۱۴۰۳ دیده به جهان گشود. هرچند به دلیل مشغله‌های شغلی، آقامر تضی در ماه‌های آغازین تولد نورا خیلی کم می‌توانست کنار ما باشد. حتی لحظه تحویل سال و تعطیلات نوروز هم پیش ما نبود. ۲۳ خردادماه که تجاوز هوایی رژیم‌صهیونیستی و امریکا به کشورمان آغاز شد، آقامر تضی تصمیم گرفت به محل کارش برگردد. ما نگران بودیم، اما خودش شوق داشت که زودتر به محل کارش برود و از آسمان کشور و خصوصاً سایت حساس فردو محافظت کند. در روز ۴خرداد ۱۴۰۴ ساعت چهار پمدا در سه فردورفت و ۲۵خرداد ساعت ۱۰ صبح به مأموریتی اعزام شد که به دلیل محرمانه‌بودن من از چند و چون آن اطلاع نداشتم. سرانجام یکم تیرماه ۱۴۰۴ حوالی ساعت ۲۲:۲۰ با حمله هوایی رژیم‌صهیونیستی در نظرآباد استان البرز به شهادت رسید. آرزوی دیرینه همسر شهادت به دست این رژیم منحوس بود. شهید بهرامی با ایمان راسخ

باور داشت که روزی با یاری خداوند کاخ ظلم و ستم صهیونیست‌ها را درهم خواهیم شکست و در قلعه خبیر، دروازه‌های این رژیم منحوس را خرد خواهیم کرد. پیکر مطهر همسر شهیدم در چهارم تیر ۱۴۰۴ با روز میلاد دختر دلیندش نورا همزمان بود. آن روز این پیکر مطهر بر دوش مردم مؤمن و داغدار تشییع شد؛ گویی تقدیر خواست تا روز تولد با یاد شهادت درهم آمیزد و نام او جاودانه‌تر شود.

همسر م تعریف می‌کردند زمانی که مادرشان سر ایشان باردار بودند، خواب می‌بینند که بچه‌ای در بغل دارند و به خدمت امام‌خمینی (ره) می‌رسند و بچه را در بغل آقا می‌گذرانند. بعد که خواب‌شان را تعبیر می‌کنند به مادر همسر می‌گویند بچه‌ای که در شکم دارد پسر هست و در آینده فرد مهم و مؤثری در نظام اسلامی می‌شود.

چه خاطراتی از مأموریت‌های کاری شهید بهرامی دارید؟

آقامر تضی بعد از وعده‌صادق ۲ حدود ۷۲ ساعت شیفت بودند و ما در خانه با بچه‌ها تنها بودیم. صبح که ایشان از اداره به خانه برگشتند، من در حالی که نورا را در بغل داشتم به استقبال همسر م رفتم. توقع داشتم که پس از گذراندن چندروز سختی و تنهایی مثل همیشه همسر م دخترمان را بغل کند و او را ببوسد، اما ایشان از این کار خودداری کردند و نورا را کنار زدند و با نااحتی به اتاق رفتند. بعد که از ایشان علت رفتارشان را پرسیدم، گفتند: همدره‌شان «حمزه جهاندیده» که شهید شدند، یک دختر بچه کوچک داشتند. در واقع حس شرمندگی باعث شده بود تا همسر م آن روز نورا را در آغوش نگیرد. از باز ترن صفات اخلاقی شهید چه مطلبی برای گفتن دارید؟

از صفات بارزشان اگر بخواهم بگویم بسیار حرف برای گفتن است. ایشان باادب، مهربان و دلسوز و از خودگذشته بودند. همیشه سعی می‌کردند که با وضو بخوابند. از بین همه این صفات از خودگذشتگی ایشان از همه پررنگ‌تر بود. همین داشتن روحیه از خودگذشتگی راه شهادت را برای ایشان باز کرد. چون زمانی که دوست‌شان شهید علیرضا بوستان‌افروز بعد از اصابت موشک رژیم منحوس صهیونیستی زیر آوار گیر می‌افتد، آقامر تضی و شهید علیرضا نوری که از بچه‌های سپاه پاسداران بودند با شنیدن صدای داد و فریاد شهید بوستان‌افروز برای کمک به ایشان می‌روند که در حمله بعدی صهیونیست‌ها هر سه به شهادت می‌رسند.

آقامر تضی همیشه به من می‌گفتند که لیاقت می‌خواهد آدم به دست منحوس ترین رژیم کودک‌کش به شهادت برسد و این پیهودی‌ها از همان ابتدا دشمن اسلام و شیعه بودند. آقامر تضی در شب‌های آخر می‌گفتند اینجا اینقدر شرایط معنوی و خاص هست که اگر شما هم بودید، غبطه می‌خوردید و دل تان می‌خواست اینجا باشید. همچنین می‌گفتند که نباید بگذاریم دوباره عموذ خیمه بیفتد و همیشه در پیام‌های‌شان گریزی به واقعه کربلا می‌زدند.

شهید بهرامی خیلی به حضرت‌زهر(س) ارادت داشتند و در متن وصیت‌شان از من خواسته بودند که زیاد برای‌شان روضه حضرت‌زهر(س) برگزار کنم. نحوه

شهادت‌شان هم مثل این بانوی بزر گوار از ناحیه پهلو و بازو بود.

از شب حادثه شهادت همسر تان یگویند و اینکه چگونه متوجه شهادت آقامر تضی شدید؟

من شب تاصبح روزی که همسر م اردشمن صهیونیستی به شهادت رسانده بود، ن خوابیدم و با استرس و نگرانی که داشتم تا صبح بیدار و منتظر پیامکی از سمت ایشان بودم؛ چون قرار مان این بود که تحت هیچ شرایطی من را بی‌خبر نگذارند.

من استهبان بودم و حدود ساعت هفت صبح بود که با دوستان همسر م تماس گرفتم و جویای حال ایشان شدم، اما آنها جواب ندادند. از طریق دوستان دیگرش مطلع شدم که ایشان مأموریت رفته‌اند و اصلاً در سایت موشکی فردو نبودند. اولش به من گفتند که نگران نباشم و اگر خبری دریافت کردند، به من اطلاع بدهند، ولی با گذشت یک ساعت بی‌خبری و دلشوره با برادر شوهر م تماس گرفتم و از من شماره همکاران همسر م را گرفتند و گفتند که خبر می‌دهند، ولی باز هم خبری نشد و من مجدداً با یکی از همکاران همسر م تماس گرفتم که گفتند: بله مثل اینکه ایشان زخمی شدند و نگران نباشم. بهم گفتند به محض اینکه پیش همسر م رفتند، اطلاع می‌دهند که باز اطلاع ندادند. تا اینکه خودم تماس

برای گفتن دارید؟

از صفات بارزشان اگر بخواهم بگویم بسیار حرف برای گفتن است. ایشان باادب، مهربان و دلسوز و از خودگذشته بودند. همیشه سعی می‌کردند که با وضو بخوابند. از بین همه این صفات از خودگذشتگی ایشان از همه پررنگ‌تر بود. همین داشتن روحیه از خودگذشتگی راه شهادت را برای ایشان باز کرد. چون زمانی که دوست‌شان شهید علیرضا بوستان‌افروز بعد از اصابت موشک رژیم منحوس صهیونیستی زیر آوار گیر می‌افتد، آقامر تضی و شهید علیرضا نوری که از بچه‌های سپاه پاسداران بودند با شنیدن صدای داد و فریاد شهید بوستان‌افروز برای کمک به ایشان می‌روند که در حمله بعدی صهیونیست‌ها هر سه به شهادت می‌رسند.

آقامر تضی همیشه به من می‌گفتند که لیاقت می‌خواهد آدم به دست منحوس ترین رژیم کودک‌کش به شهادت برسد و این پیهودی‌ها از همان ابتدا دشمن اسلام و شیعه بودند. آقامر تضی در شب‌های آخر می‌گفتند اینجا اینقدر شرایط معنوی و خاص هست که اگر شما هم بودید، غبطه می‌خوردید و دل تان می‌خواست اینجا باشید. همچنین می‌گفتند که نباید بگذاریم دوباره عموذ خیمه بیفتد و همیشه در پیام‌های‌شان گریزی به واقعه کربلا می‌زدند.

شهید بهرامی خیلی به حضرت‌زهر(س) ارادت داشتند و در متن وصیت‌شان از من خواسته بودند که زیاد برای‌شان روضه حضرت‌زهر(س) برگزار کنم. نحوه

گرفتم و گفتم داریم به سمت قم راه می‌افتیم. تا اینجا هنوز نمی‌دانستیم که همسر م به سمت نظرآباد کرج مأموریت رفته و در قم نیست. به من گفتند صبر کنم تا دقیق خبر بدهند، کدام بیمارستان است. ساعت حدود هشت‌الی هشت و نیم صبح بود که یک آقایی تماس گرفتند و من صدای گوشی‌ام روی بلندگو بود. به طوری که پدر و مادر و خانواده‌ام هم می‌شنیدند. گفتند که شما همسر آقامر تضی هستید؟ گفتم بله. با گریه و بغض گفتند که همسر تان شهید شدند. من که پر از استرس



بودم و شب تا صبح را بیدار بودم، با شنیدن این جمله دیگر هیچی نگفتم. بر خلاف خانواده‌ام که بلندبلند گریه و زاری می‌کردند من فقط آرام آرام اشک می‌ریختم. بلند شدم رفتم بالای سر بچه‌هایم که خواب بودند. به همه گفتم تو را به خدا سروسدا نکند تا بچه‌ها بیدار نشوند. بعد با شنیدن تماس دوباره از سمت همکاران همسر م که پدرم صحبت می‌کردند از اتاق بیرون آمدم و گفتم: بابا! بپرس مر تضی مأموریت کجا رفته بوده؟ الان وضعیت پیکرش چطور است؟ هم من هم پسر م خیلی دلنگرم بودیم و دلمان می‌خواست حداقل بتوانیم برای آخرین بار محکم بغلش کنم. همسر م، پدر و مادر نداشت و من مطمئن بودم این حاجت شهادت را ایشان از حضرت‌زهر(س) گرفته‌اند. هر بار که حرم حضرت معصومه (ص) می‌رفتم ایشان با وضو به زیارت می‌رفتند. من با آقایی که خبر شهادت همسر م را دادند، تماس گرفتم و گفتم می‌شود پیکر همسر م را قبل از اینکه به شیراز (مسیر شیراز تا استهبان ۱۷۸ کیلومتر است) به زیارت حرم حضرت معصومه(س) ببرند. آخر خانم حضرت معصومه(س) حق مادری بر گردن مان دارند. می‌دانستم که همسر م هم دوست دارد برای بار آخر به زیارت حضرت‌معصومه(س) بروند، اما متأسفانه

پیکر همسر م به خاطر یک‌ری‌سوی نواقص فنی آمبولانس و تعویض ماشین آمبولانس حدود سوم تیرماه به دست ما رسید. من دوست داشتم خودم اولین نفری باشم که

ایشان را می‌بینم که با هماهنگی با راننده آمبولانس در نزدیکی‌های شهرمان، نرسیده به شهرستان استهبان پیکر همسر م را دیدم و دست‌هایش را محکم گرفتم و با گریه شهادتش را به او تبریک گفتم و سرش را بوسیدم. همسر م مردی ساده زبست، بی‌ریا و اهل حلال و حرام بود. چهاردهش همیشه با لبخند گرمی مزین بود و دلش سرشار از مهر به خانواده و مردم بود. ایشان نماز اول وقت را هیچ‌گاه ترک نمی‌کردند و در لحظه‌لحظه زندگی‌اش یاد خدا جاری بود. در کنار سخی‌های شغل نظامی، پدری مهربان و همسری فداکار بود و خانه‌اش را با عشق و آرامش معطر می‌کرد.

او مرد میدان بود؛ چه در جبهه دفاع از وطن و چه در میدان زندگی. هر جا که مسئولیت و سختی بود، پیشقدم می‌شد. دوستان و همزمانش می‌گویند: مهربانی‌اش بی‌ادعا، خدمتش بی‌چشمداشت و بزرگی‌اش بی‌هیاهو بود.

همسر م سرانجام در تاریخ اول تیر ۱۴۰۴ هنگام انجام مأموریت در گروه پدافند هوایی فردو جان خود را در راه حراست از آسمان مپهن فدا کرد و به قافله شهیدان پیوست. پیکر پاکش در گلزار شهدای استهبان آرام گرفت. اما یادش تا همیشه در دل همرزمان و مردم زنده خواهد ماند. نه فقط به خاطر شهادتش، بلکه به خاطر انسانیت و بزرگی روحی که در زندگی از خود به یادگار گذاشت.

			۴		۱
	۷	۸		۵	۳
		۱		۷	۴
		۲		۴	
		۱		۸	۶
			۷	۵	
		۶	۳		
				۸	۹
			۲	۱	۴

۷	ب	۱	د	ا	۸	ه	۵
ا	۸	ه	۱	د	۷	ب	۱
ا	۵	ه	۸	ب	۷	ا	د
ا	۵	۸	۱	۷	ه	ا	د
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵
ا	۱	۸	د	ا	۷	ب	۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	د	ا	۵	د	۴	۱	ن	۱	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

از راست به چپ

۱- هزاردستان - کرایه‌شمار ■۲- پرداخت یا دریافت وام برای مدت معین در برابر سود معین- اتحاد برای نخریدن یک کالا ■۳- جمع اصم- کرها- برای اینکه- شجاع و دلیر- علامت بیماری ■۴- گیاه مولد رنگ قرمز- واژه فرانسوی به معنی پرونده- پیچیدن ■۵- شهری نزدیک اردبیل- ثابت کردن- به کار بستن قانون ■۶- الفت- عاشق کوه کن- بیگانگان ■۷- برنده‌ای است شبیه کبک- زبان- حشره مزاحم ■۸- پزشکی- کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است- بازگشت از گناه- هنوز انگلیسی ■۹- سخن گفتن از روی خشم- متضاد مقعر- نوعی زاویه ■۱۰- امانت- از منسوبین نزدیک- سرور ■۱۱- بندری در تروژ- اثر نیمه یوشیج- تخم گیاه کتان ■۱۲- تکرار ش نام درختی است- حالا- ذخیره و پدکی ■۱۳- نیمه تاریک زمین- نام قدیم مشکین شهر- فرار- تپوع ■۱۴- از چین خوردگی‌های زمین- پایتخت کشتی ایران ■۱۵- شهر تاریخی ترکیه- نقاشی متحرک

از بالا به پایین

۱- عنوانی برای دیپلمات اخراجی- ورزش خشکی و آب ■۲- باایمان- نام قدیمش گمبرون است ■۳- نفس- وجود ندارد- سایر و غیر- پوستین وارونه ■۴- در حال لرزیدن حرف انتخاب- «ز» عرب زبان- پروردگار ■۵- مایوس- از اسامی بانوان- رسم و روش ■۶- از گربه‌سانان- جمع روح- کتاب شیخ مر تضی انصاری ■۷- از قدیم گفته‌اند خبر نمی‌کند- زن خانه‌دار ■۸- انتها- دست شکسته بر گردن می‌شود- سلاح قدیمی- پوشش چهار پا ■۹- معامله نسبه- از زینت آلات زنانه ■۱۰- از وسایل آتش‌زا- شاعر اهل مراغه صاحب مثنوی جام جم ■۱۱- بی نقش و نگار- محل ذخیره کالا- خوشگل ■۱۲- سال آذری- برجستگی لاستیک- ضربه سر در فوتبال- محل خرید و فروش کالا ■۱۳- زوبین- افسار- ساز چنگ- لخت ■۱۴- به عنوان ملکه میوه‌دار در آسیا شناخته می‌شود- سرباز روس تزاری ■۱۵- تربه‌ها- عدم حضور عمدی گروهی از نمایندگان مجلس در هنگام ای‌گیری، به‌فصل از اکثریت انداختن مجلس و جلوگیری از تصویب یک لایحه یا طرح است

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۴۶۹